

موضوع: عمده ترین درسهای عاشورا؛ خشوع و تأثیر پذیری

«من الحسين بن علي الى محمد بن علي و من قبله من بنى هاشم أَمَا بَعْدُ فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَأَنَّ الآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ» [۱]

مقدمه

بحث ما در این جلسه در رابطه با درس ها و نکات و عبرت های عاشورا است. یکی از درس های مهمی که ما از عاشورا می گیریم، بحث خشوع و تأثیر پذیری است. اگر انسان از آیات قرآن، از کلام الهی و موعظه تأثیر نپذیرد، فقط بشنود اما عمل نکند، این خودش یک نوع گرفتاری است، یک نوع بیماری اخلاقی است.

اهمیت امانتداری و خشوع

رسول گرامی اسلام به ابوذر غفاری فرمود: اباذر بعد از من دو چیز خیلی زود از میان مردم رخت برمی بندد «أَوَّلُ شَيْءٍ يُرْفَعُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ»، اولین چیزی که از میان این امت خیلی زود رخت برمی بندد و به بوتۀ فراموشی سپرده می شود: «اداء الأمانة والخشوع» [۲]؛ امانت داری است. و همین گونه هم شد، امانتی از امیرالمؤمنین بالاتر نبود؛ «السلامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» آن گونه با او برخورد شد، و دیگری خشوع و نصیحت پذیری بود، که در میان جامعه کمرنگ شد.

موعظه ها و اتمام حجت های امام حسین علیه السلام در روز عاشورا

شما وقتی نوع برخورد امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا با دشمن دنبال می کنید، مقاتل و تاریخ نویس ها می نویسند آن حضرت تلاش زیادی در موعظه و تبیین مسائل و نصیحت به طرق گوناگون کرد؛ گاهی به معرفی شخص خودش پرداخت و گفت: من حسینم، فرزند زهرا هستم، جدم کیست، گاهی آنها را به وجدانشان ارجاع داد، فرمود: «إِرْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ» [۳]؛ به خودتان برگردید. - ممکن است هر کسی از طریقی جذب شود، امام حسین علیه السلام همه راه ها را رفت- احتجاج کرد، فرمود: اباسعید هنوز زنده است، سهل ساعدی هنوز زنده است، جابر بن عبدالله انصاری هنوز زنده است بروید از آن ها سؤال کنید آیا پیغمبر پیشانی و سینه مرا می بوسید یا نه؟ می فرمود: این حسین، جان من است، نفس من است، سید

شباب اهل جنت است. آنها را به وجدانشان ارجاع داد. گاهی قرآن را می آورد و می فرمود: بین ما و شما این کتاب حاکم باشد، بیاید این آیات را به عنوان حکم قرار بدهیم، ببینیم آیا این آیات ظلم را تأیید می کنند یا مشی ما و روش ما را؟ گاهی می آمد انتساب خودش را با پیغمبر گرامی اسلام مطرح می کرد، و عمامه پیغمبر را به سر می گذاشت، می فرمود: شما ببینید این عمامه پیغمبر است، به عقیده شما عمامه پیغمبر پیش من چه می کند؟ گاهی شمشیر دست می گرفت و می فرمود این شمشیر پیغمبر است، این شمشیر پیش من چه می کند؟ نوشته اند گاهی بر مرکبی سوار می شد و استناد به پیغمبر می داد. گاهی می آمد عاقبت کار را برایشان مطرح می کرد و می فرمود: اگر شما با من بجنگید از مهلکین خواهید بود، از بین خواهید رفت و آتش در انتظار شماست. برای موعظه از همه شیوه ها و روش ها، استفاده کرد.

آثار موعظه و پند پذیری

اما چرا تأثیر نمی پذیرفتند؟ خود حضرت گاهی می فرمود: این شکم های شما از حرام پر شده، لذا نصیحت نمی پذیرید. می فرمود: شما بنده دنیا هستید به همین دلیل نصیحت نمی پذیرید. می فرمود: شما مطیع شیطانید، که نصیحت نمی پذیرید. پیغمبر گرامی اسلام بارها می فرمود: مردم! این قلب های شما مثل آهن می ماند، چگونه گاهی آهن زنگ می زند، سنباده آهن معلوم است یک ضد زنگی است، به هر حال شیء خاصی است که این زنگ و این زنگار را از بین می برد. قرآن هم می فرماید: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» [۴] - رین به معنای زنگار است - یا رسول الله! اگر این قلب ها زنگ می زند و زنگار می گیرد، چه کنیم که این قلب جلا پیدا کند؟ چون قرآن می فرماید: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» [۵]؛ قلب سالم و بی زنگار و بدون قساوت باید وارد صحرای محشر شود. پیغمبر خدا فرمود: خداوند به صورت اعمال شما کاری ندارد، به قلوب شما، نیت های شما و انگیزه های شما کار دارد. یا رسول الله! چه کنیم که این قلب ها زنگار نگیرد، و این قلب ها قساوت نگیرد، فرمود: سه چیز یعنی تلاوت قرآن، موعظه و یاد مرگ زنگار را از قلب های شما می برد.

جایگاه موعظه در نزد اهل بیت علیهم السلام

لذا خود پیغمبر با آن عظمت و جایگاه گاهی به جبرئیل می فرمود: عِظْنِي؛ مرا موعظه کن. - یا رسول الله! من شما را موعظه کنم؟ قبر شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است، به مراتب پایین تر از او است گاهی امیرالمؤمنین علیه السلام به او می فرمود: «عِظْنِي» - آقا، من برای شما چه بگویم؟ می فرمود: در شنیدن اثری

است که در گفتن و در خواندن نیست. پیغمبر خدا گاهی به عبدالله بن مسعود می فرمود: تو قرآن بخوان تا من گوش کنم. یا رسول الله شما حافظ قرآن هستید، قرآن بر شما نازل شده، قلب شما ظرف قرآن است، پیغمبر می فرمود: بله، اما بخوان، چون در شنیدن اثر زیادی است. [۶] پس یکی از درس های مهم عاشورا درس خشوع و تأثیرپذیری است، این که انسان از حوادث پیرامون خودش، از وقایع و اتفاقات و موعظه اثر بپذیرد. شما نگاه کنید حر اثر پذیرفت، سعد و ابوالحتوف اثر پذیرفتند؛ اما عبیدالله حر جوفی اثر نپذیرفت. لذا معنای خشوع و تأثیرپذیری این است که انسان از آنچه که پیرامون خودش هست و از موعظه و آیات قرآن تأثیر بپذیرد.

ویژگی قلبهای قسی

قرآن مجید می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ» [۷]؛ وای بر آن قلبی که قساوت بگیرد. قلب قسی تأثیر می پذیرد، قلب قسی اشک ندارد، قلب قسی نگاهش به اطرافش بدبینانه است.

عبدالملک مروان به مکه آمده بود و می خواست طواف کند، حال نداشت، می خواست نماز بخواند حال نداشت، هر چه کرد دید هیچ حالی برای نماز طواف ندارد، دنبال شخصی به نام ابوحازم فرستاد، وقتی آمد به او گفت: من حال گناه و معصیت دارم، اگر حجاج به من بگوید صد نفر دوستان نفر آدم کشتم ناراحت نمی شوم و برایم عادی است، اما نمی دانم چرا برای طواف و نماز حال ندارم، اصلاً از این اعمال خوشم نمی آید. گفت: اگر چیزی به تو بگویم ناراحت نمی شوی؟ گفت: نه بگو. گفت: عبدالملک، قلب انسان یک سری بیماری هایی دارد- قلب مثل جسم است، گاهی می گویند فلان مشکل برای قلب پیدا شد، فلان مشکل برای مغز پیدا شد، فلان قسمت بدن از کار ایستاد، کم کم همه علائم حیاتی قطع شد و آقا از دنیا رفت- گفت: عبدالملک قلب و روح انسان هم این گونه است.

مراحل مرگ قلب و وجدان

قرآن یک سری بیماری هایی را برای روح بیان می کند،- بعضی اوقات می گوید قلب، قساوت می گیرد، بعضی اوقات می گوید زنگار می گیرد، بعضی اوقات می گوید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» [۸]؛ قلب مختوم می شود بعضی اوقات می گوید قلب قفل می خورد، بعضی اوقات می گوید «طَبَعَ اللَّهُ» [۹]؛ مهر می خورد، همین گونه می شمارد تا این که می گوید بعضی ها روحشان می میرد و مرده متحرک می شوند. حالا شما

دنیا را هم دور بزیند بخواهید ابوجهل را نصیحت کنید زیر بار نمی رود. اگر بخواهید شمر را نصیحت کنید زیر بار نمی رود.

سخنان زهیر با شمر در روز تاسوعا

روز تاسوعا شمر به عمر سعد گفت: امروز کار را تمام کن. عصر روز نهم زهیر مقابل شمر آمد و صدا زد: «شمر **أَنْتَ الْبَهِيمَةُ**»؛ اصلاً تو انسان نیستی، حیفاً است که اسم انسان بر تو بگذارند، تو یک چهار پایی، تو یک حیوان هستی. شمر گفت: زهیر، تو که در خط امام حسین علیه السلام نبودی، تو عثمانی مذهب بودی، چه شده حالا آمده ای از پسر فاطمه علیها السلام دفاع می کنی؟ گفت: من قبول دارم، من منکر گذشته ام نیستم، اول در خط امام حسین علیه السلام نبودم و نمی خواستم بیایم؛ اما در اثر تأثیرپذیری از یک موعظه این جا هستم - همسرش به او گفت: برو پسر فاطمه را تنها نگذار، آمد به پسر فاطمه پیوست و امشب از آن کسانی است که به امام حسین علیه السلام عرض کرد: اگر مرا قطعه قطعه کنند اگر هفتاد مرتبه بمیرم و زنده شوم دست از شما برنمی دارم. - شمر، تو یک بهیمه هستی، من قبول دارم در مسیر نبودم، اما برگشتم، تو چرا نصیحت نمی پذیری؟ امام حسین علیه السلام فرمود: زهیر برگرد، فایده ندارد این ها قلب هایشان مرده و تأثیر پذیر نیست. ابوحازم به عبدالملک مروان گفت: می دانی چرا حال طواف نداری؟ می دانی چرا حال دعا نداری؟ می دانی چرا کسالت داری؟ چون قلب تو مرده، تو یک میّت متحرکی.

خطر لذت بردن از گناه

برادران عزیز، امان از آن زمانی که انسان به این جا برسد که از ارتکاب گناه لذت ببرد، خیلی خطرناک است. یک وقت آدم گناه می کند بعد از آن ناراحت است - جوانی پیش من آمد و گفت: آقا، چند سؤال دارم، گاهی فلان خطا را می کنم مثلاً بعضی اوقات نماز را نمی خوانم ولی بعد از آن ناراحتم، از هر صحنه گناهی که بلند می شوم خودم را سرزنش می کنم، هر روز که نماز نمی خوانم احساس می کنم آن روز، روز تاریکی است، همین طور چندین مورد را شمرد. گفتم: همین خوب است، این نقطه مثبت تو است در همین مورد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «**إِذَا صُنِعَ إِلَيْكَ مَعْرُوفٌ فَأَنْشُرْهُ**» [۱۰]؛ نقاط مثبت را بگیرد و منتشر کنید. همین که پیش من آمده ای و سؤال می کنی نکته مثبت است. گاهی در زندگی انسان همه روزنه ها بسته نمی شود، امان از آن زمانی که انسان گناه کند و بعد خوشحال شود و تلخی گناه را

احساس نکند که امام سجاد علیه السلام فرمود: «إِيَّاكَ وَالْإِبْتِهَاجَ بِالذَّنْبِ فَإِنَّ الْإِبْتِهَاجَ بِهِ أَكْبَرُ مِنْ رُكُوبِهِ» [۱۱]؛ بپرهیز از شادی بر گناه، از توجیه گناه، زیرا خوشحالی بر گناه بدتر از ارتکابش است.

خشوع؛ ویژگی انسان باتقوا

امان از آن زمان که انسان شیرینی و حلاوت عبادت را احساس نکند، نماز و دعا برایش سنگین باشد، ارتباط با خدا برایش سنگین باشد لذا خشوع و تأثیرپذیری از موعظه یکی از ویژگی های انسان های باتقواست. فضیل یک آیه شنید: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» [۱۲] ای گنه کارها، وقت آن نرسیده که دست بردارید و خاشع شوید؟ خدایا وقتش رسیده، آمد و عوض شد، تغییر کرد. مطعم ابن جبیر به مدینه آمده بود تا اسیر خودش را ببرد، پیغمبر داشت آیات سوره مبارکه طور را می خواند، همین که آیات را شنید، گفت: یا رسول الله، چقدر این ها زیباست. عوض شد، آمد مسلمان شد و با اسلام برگشت. نمونه های فراوانی از این موارد داریم.

هدایت تروریست به دست پیامبر

در این جا یک جریان تاریخی را خدمتتان عرض کنم و بعد علامت های قلب خاشع را بگویم. رسول گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند، جنگ بدر واقع شد، عده ای از مشرکین در این جنگ کشته شدند، مکه عزادار این کشته هاست، ابوسفیان در پی انتقام این قضیه است، شخصی به نام «وهب بن عمیر» می گوید: وارد مسجد الحرام شدم، دیدم شخصی نشسته و سرش را پایین انداخته و ناراحت و اندوهناک اشعاری را با خودش زمزمه می کند، خیلی ناراحت است جلو رفتم، دیدم صفوان بن امیه است، از سران مشرکین. گفتم: صفوان، چه شده؟ خیلی ناراحتی! گفت: ناراحتی از این بالاتر که این شخص، یعنی پیغمبر در میان ما زندگی می کرد، هیچ جایگاه و پایگاه حکومتی نداشت، از میان ما برخاست، خواستیم او را ترور کنیم اما او به مدینه رفت، آنجا یاور پیدا کرد، حالا بین ما جنگ پیش آمد و ما شکست خوردیم. اگر کسی پیدا می شد که پیغمبر را ترور می کرد، من حاضر بودم هر اندازه پول و امکانات بخواهد در اختیارش بگذارم. گفت: صفوان، پای حرفت هستی؟ من می روم پیامبر را ترور می کنم، پسر من هم آنجا اسیر است او را آزاد می کنم. برق در چشم های صفوان جهید. گفت: بله، من خرج تو را می دهم شمشیر و امکانات هر چه بخواهی به تو می دهم، زن و بچه تو را بهتر از زن و بچه خودم تأمین

می کنم. گفت: قرض هم دارم. گفت، قرض هایت را هم می دهم تو برو این ترور را انجام بده، شمشیر خریداری شد، شمشیر را مسموم کرد و به طرف مدینه آمد.

وقتی به مدینه رسید، سؤال کرد رسول گرامی اسلام کجاست؟ گفتند: با او چه کار داری؟ گفت: پسر اسیر است می خواهم با پیغمبر مذاکره کنم. گفتند: در مسجد است. بعد از نماز صبح به مسجد آمد، رسول خدا نشسته بود و اطراف پیغمبر یاران و اصحابش بودند. رسول خدا نگاهی به چشمان وهب بن عمیر کرد و فرمود: از کجا می آیی؟ گفت: از مکه. برای چه آمده ای؟ گفت: فرزندم اسیر است اگر شما اجازه بدهید، فدیة بدهم آزادش کنم. فرمود: این شمشیر را چرا بسته ای؟ جا خورد، گفت: مسیری که آمدم خطرناک بود، بالاخره حوادث هست. فرمود: چرا مسمومش کردی؟ چرا زهرآلودش کردی؟ عجب، پیغمبر خدا غیب هم می داند - پیغمبر خدا از حوادثی که در مکان و زمان دیگری اتفاق افتاده اطلاع دارد، این از ویژگی های معصوم است، این از ویژگی های رسول خداست - اول خواست انکار کند حضرت فرمود: انکار نکن، تو و صفوان کنار حجر اسماعیل بودید که او قرضت را تقبل کرد، خرج زن و بچه ات را تقبل کرد، قرار شد این جا بیایی و من را ترور کنی، این طور نیست؟ گفت: بله، یا رسول الله، مثل این که شما نفر سوم ما بودی، ما دو به دو این گفت و گو را کردیم. بلافاصله شمشیر را دور انداخت و دست و پای پیامبر را بوسید، شهادتین را گفت و مسلمان شد. پیغمبر هم گفت پسرش را بیاورید. پسر هم مسلمان شد. این کادر سازی است و این هنر است. بلافاصله این دو مسلمان به طرف مکه حرکت کردند، صفوان منتظر است آنها خبر ترور پیامبر را برایش بیاورند. آنها وارد مکه شدند، صفوان به آنها گفت: چه شد؟ من تا حالا کلی خرج کردم قرض هایت را دادم، خرج زن و بچه ات را دادم. گفتند: آقا ما رفتیم مسلمان شدیم. گفت: عجب، من شما را برای کشتن پیغمبر فرستادم، رفتید مرید شدید؟ گفتند: بله، صفوان تو هم اشتباه می کنی. او قهر کرد و رابطه اش را با آنها قطع کرد، سال ها گذشت، وقتی پیغمبر خدا مکه را فتح کرد، همه را بخشید جز ده نفر، فرمود: من این ده نفر را نمی بخشم. - البته بعداً هم حوادثی پیش آمد و پیغمبر بسیاری از آنها را هم بخشید. یکی از آنها همین صفوان است. - فرمود: او نقشه ترور مرا ریخته بود، باید محاکمه شود.

دقت در انتخاب رفیق

رفیق خوب چقدر خوب است، دوست خوب چقدر اثر دارد. جوان ها، دوست خوب انتخاب کنید. با هر کسی طرح دوستی نریزید، وهب بن عمیر آمد پیش صفوان گفت: اگر من بروم پیش پیغمبر و واسطه شوم

قبول می کنی مسلمان شوی؟ نصیحتش کرد، گفت: سال ها قبل تو نقشه ترور پیغمبر را کشیدی، او نیز تو را مهدور الدم اعلام کرد، ولی من می روم و واسطه تو می شوم. نزد رسول خدا آمد و گفت: یا رسول الله، رفیقم بیاید با شما گفت و گو کند؟ فرمود: بیاید. حضرت عمامه مبارکش را از سر برداشت، فرمود: این را به او بدهید که روی دستانش بگیرد تا مردم با او کاری نداشته باشند؛ چون حکم او اعلام شده بود، ممکن بود قبل از این که خدمت پیغمبر برسد، او را ترور کنند و بکشند. عمامه پیغمبر روی دستش بود که بر پیغمبر وارد شد. گفت: یا رسول الله، نیامده ام مسلمان شوم، آمده ام تحقیق کنم. یا رسول الله، دو ماه به من فرصت بدهید. فرمود: چهار ماه به تو فرصت می دهیم تا تحقیق کنی هر چقدر دلت می خواهد برو تحقیق کن.

اهمیت علم و تحقیق در اسلام

آخر سوره یوسف را نگاه کنید: «**قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي**»؛ پیغمبر، به مردم بگو راه ما راه روشن است، «**أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ**» [۱۳]؛ دین ابهام ندارد، در دین جهل نیست، دین آشکار است. بیش از ۷۷ مرتبه کلمه علم در قرآن آمده؛ آغاز وحی با واژه علم است: «**اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ**». [۱۴] مرحوم شهید ثانی می گوید روایات علم آموزی و تحریک بر علم و ثواب بر علم کمرشکن است، آن قدر زیاد هستند که غیرقابل شمارش هستند. مدتی گذشت تا این که جنگ حنین شروع شد، آن موقع صفوان آمد و مسلمان شد. شما ببینید این شخص تأثیر پذیرفت، او با هفت هشت سال فاصله تأثیر پذیرفت. خوب است قلب انسان تأثیر پذیر باشد.

علائم انسان های خاشع

از پیغمبر خدا سؤال کردند: آقا، علامت قلب خاشع چیست؟ فرمود: «**عَلَامَةُ الْخَاشِعِ فَرَبَعَةٌ**»؛ علامت قلب خاشع و تأثیرپذیر و قلبی که قساوت ندارد چهار چیز است :

۱- مراقبت

«**مُرَاقِبَةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ**»؛ مراقبت بر خداوند دارد؛ یعنی همه جا خدا را ناظر می بیند، چه مخفی چه آشکار. این امر باید در زندگی من و شما تحقق پیدا کند. یکی از اساتید ما نقل می کرد، می گفت: هر وقت خدمت علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه می رسیدیم از ایشان تقاضای نصیحت می کردیم، ایشان این

آیه را می خواند: «**أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى**» [۱۵]؛ انسان، خدا تو را می بیند. اگر این موضوع در زندگی انسان هر چند کم تحقق داشته باشد به همان میزان خشوع می آورد، و به همان میزان آسیب پذیری در مقابل گناه را کاهش می دهد. این ویژگی در زندگی افرادی که در کربلا بودند، نبود. سپاهیان ابن زیاد، خدا را ناظر نمی دیدند که این گونه به فرزند پیغمبر خدا برخورد کردند.

صفت مراقبه الله در شهدای کربلا

شما حوادث امشب را مطالعه بکنید، سید بن طاووس می گوید هر کس از دور این خیمه ها رد می شد «**لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّحْلُ**»؛ از آن ها مثل کندوی زنبور عسل صدای مناجات می آمد، امشب از داخل خیمه ها صدای گریه می آمد. [۱۶] چرا امروز عباس علیه السلام را فرستاد تا اجازه بگیرد؟ برای چه امام حسین علیه السلام اجازه گرفت؟ وقتی ابوالفضل علیه السلام آمد، حضرت فرمود: «بنفسی انت»؛ حسین به قربان تو، برادر به قربانت - ببینید مقام عباس علیه السلام را که امام به او می گوید: «بنفسی انت» - برادر، برو سوار شو امشب را از آنها مهلت بگیر، به آنها بگو حسین علیه السلام می گوید: «**أَنِّي كُنْتُ قَدْ أَحْبَبْتُ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الاستغفار**» [۱۷] امشب را می خواهم برای نماز، دعا و استغفار. حسینی که خود تجسم دعاست، شما دعای عرفه آن حضرت را ببینید، نمازهای طولانی او را ببینید، وقتی امام سجاد علیه السلام بدن مبارکش را میان قبر می گذاشت بعضی ها گفتند: یابن رسول الله، این زخم هایی که بر بدن پدرت هست، همه این ها جدید نیست، بعضی هایش قدیمی است! بعضی از این زخم ها و خراش ها، حکایت از جریان های قبل از کربلا دارد! فرمود: همین طور است، این ها جای انبان هایی است که پدرم به دوش می کشید، و به خانه فقرا، و مستمندان می برد. [۱۸] این شخصیت با این همه تلاش، می گوید امشب را اجازه بگیرید تا نماز و دعا بخوانم چه روحیاتی! «**مراقبه الله**»، اگر خدا را ناظر و حاضر ببینید، ضریب ارتکاب گناه پایین می آید، خواه کسی بفهمد یا نفهمد. به خدا قسم، گناه تلخ است، گناه مرارت دارد، گناه افسردگی دارد، ممکن است الآن این فیلم، سی دی، عکس و این صحنه گناه برای فرد لذت آنی بیاورد اما همان هم آخرش به بن بست می رسد و به این نتیجه می رسد که این ها راه لذت و راه سرور نیست. امام سجاد ع می فرماید: «**أَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ**» [۱۹]؛ خدایا هر شادی و سرور که در آن قرب تو نباشد من آن را نمی خواهم. سرور و شادی ای برای من ارزش دارد که تو راضی باشی، لذا فرمود: اولین علامت قلب خاشع مراقبت است که خدا ناظر است.

۲- اندیشه در قیامت

پیامبر فرمود: «التَّفَكُّرُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ اندیشه در قیامت یعنی چه؟ آیا یعنی این که پاهایمان را دراز کنیم و بگوییم منتظر مرگیم و از خانه هم بیرون نرویم؟ خیر، به این معنا نیست. کسی نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله، چه کنم که با شهدا محشور شوم؟ «هَلْ يُحْشَرُ مَعَ الشُّهَدَاءِ أَحَدٌ؟»؛ آیا می شود کاری کنم که با شهدا محشور شوم؟ «قَالَ نَعَمْ مَنْ يَذْكُرُ الْمَوْتَ بَيْنَ الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ عِشْرِينَ مَرَّةً» [۲۰]؛ فرمود بله، هر کس در شبانه روز بیست مرتبه به یاد مرگ بیفتد با شهدا محشور خواهد شد. یاد مرگی که پیامبر فرمود: «أَفْضَلُ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْمَوْتِ» [۲۱]؛ بالاترین تفکر است.

معنای یاد مرگ

یاد مرگ یعنی چه؟ یعنی انسان فرایض و واجباتش را خوب انجام بدهد؛ یعنی انسان گناه را کنار بگذارد؛ یعنی انسان در صحنه ای که معصیت پیش می آید با یاد قیامت خودش را کنار بکشد، این معنای یاد مرگ است. اگر شما یاد امتحان بودید آیا شب امتحان می خوابید؟ اگر شما یاد کنکور بودید آیا درس نمی خواندید؟ اگر شما فردا آزمون رانندگی داشتید و به یادش بودید آیا تمرین نمی کردید؟ معنای آمادگی و تفکر در قیامت که تمام ائمه ما به مناسبت های مختلف نسبت به این قضیه یادآوری می کردند، این است. امام سجاد علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از هر نماز عشاء رو به جمعیت می کرد و می فرمود: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ» [۲۲]؛ به یاد مرگ باشید، خداوند رحمت کند شما را. لذا فرمود: دومین نشانه قلب خاضع تفکر است.

۳- گفت و گو با خداوند

سومین نشانه قلب خاشع «المناجات لله»، گفت و گو با خدا است. این که انسان در گوشه ای بنشیند و دعاهایی که در مفاتیح است بخواند، اگر هم کسی بخواند خودش با زبان خودش با خدا صحبت کند این هم یک نوع گفت و گو است. اگر شما یک حادثه را دو بار برای بهترین دوست تعریف کنی برای بار سوم که بخوای تعریف کنی می گوید این تکراری است، چند بار این را گفتی. اما خداوند می گوید من گریه را دوست دارم، اصرار را دوست دارم.

۴- احسان به دیگران

نشانه چهارم فرمود: «و رُكُوبُ الْجَمِيلِ» [۲۳]؛ نیکویی کردن. آدمی که خاشع است ضرر او به دیگران نمی رسد، حتی اگر دیگران در حق او بدی کنند او خوبی می کند و دستور قرآن هم همین است: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» [۲۴]؛ اگر دیگران هم بدی کردند باز هم تو خوبی و احسان کن.

نتیجه و خلاصه بحث

قلب خاشع چهار نشانه دارد: مراقبت، تفکر، یاد مرگ، و معاد، و احسان به دیگران. گفته شد یکی از درس هایی که از عاشورا می گیریم، درس خشوع و تأثیرپذیری است، این که انسان بتواند از موعظه و نصیحت اثر بپذیرد. در اشک چشم در حلاوت عبادت، در تلخی معصیت، این خشوع خودش را نشان می دهد. قلب خاشع اشک دارد، قلب خاشع از موعظه تحت تأثیر واقع می شود، قلب خاشع در نماز حضور قلب دارد، قلب خاشع از مرارت معصیت می گریزد، قلب خاشع سخنان معصومین و قرآن را که می شنود، بر او اثر می گذارد و موعظه را می پذیرد. در مقابل، قلب قسی هیچ کدام از این تأثیرپذیری ها را ندارد.

خدایا به عظمت ابوالفضل العباس و برادرش حضرت اباعبدالله علیه السلام قسمت می دهیم به همه ما قلب خاشع عنایت بفرما.

[۱]. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۷؛ کامل الزیارات، ص ۷۵.

[۲]. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۸۰؛ اعلام الدین، ص ۱۹۲؛ مکارم الاخلاق، ص ۴۶۱.

[۳]. الارشاد، ج ۲، ص ۹۷؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۵۵؛ منیر الاحزان، ص ۵۱.

[۴]. مطففین، ۱۴.

[۵]. شعراء، ۸۸ - ۸۹.

[۶]. داستان راستان، داستان ۶۳ به نقل از کحل البصر محدث قمی، ص ۷۹.

[۷]. زمر، ۲۲.

[٨]. بقره، ٧.

[٩]. نساء، ١٥٥.

[١٠]. مستدرک، ج ١٦، ص ٣٦٢؛ شرح آقا جمال الدين خوانساری بر غرر الحكم، ج ٣، ص ١١٦.

[١١]. بحار الانوار، ج ٧٥، ص ١٥٩؛ كشف الغمة، ج ٢، ص ١٠٨.

[١٢]. حديد، ١٦.

[١٣]. يوسف، ١٠٨.

[١٤]. علق، ٣-٤.

[١٥]. علق، ١٤.

[١٦]. بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٩٤؛ اللهوف، ص ٩١.

[١٧]. بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٩١.

[١٨]. هزار و یک حکایت اخلاقی، ص ٤٦٩.

[١٩]. بحار الانوار، ج ٩١، ص ١٥١؛ منهاج النجاة في ترجمه مفتاح الفلاح، ص ٤٤.

[٢٠]. مستدرک، ج ٢، ص ١٠٤؛ مجموعه ورام، ج ١، ص ٢٦٨.

[٢١]. أفضل الزهد في الدنيا ذكر الموت و أفضل العباداة ذكر الموت و أفضل التفكير ذكر الموت فمن أثقله ذكر الموت وجد قبره روضة من رياض الجنة (مستدرک، ج ٢، ص ١٠٤؛ بحار الانوار، ج ٦، ص ١٣٧؛ جامع الاخبار،

ص ١٦٥.

[٢٢]. بحار الانوار، ج ٦٨، ص ١٧٢؛ مشكاة الانوار، ص ٣٠٤؛ نهج البلاغه، خطبه ٢٠٤.

[٢٣]. بحار الانوار، ج ١، ص ١٢٠؛ تحف العقول، ص ٢٠؛ الحياة با ترجمه احمد آرام، ج ٢، ص ٥٠٩.

[۲۴]. فصلت، ۳۴.